

## نقش آزادی در فلسفه اخلاق کانت

دکتر سید مسعود سیف\*

### چکیده

آزادی یک مفهوم اساسی در فلسفه کانت است که در هر دو بخش نظری و عملی فلسفه او نقش دارد هر چند نقش آن در فلسفه عملی بسیار مهم تر است. کانت در فلسفه اخلاق خود آزادی را مبنای استدلال بر اخلاق قرار داده است و برای رفع این نگرانی که شاید اخلاق چیزی جز توهم نباشد چنین استدلال می کند که اگر ما دارای اراده ای آزاد باشیم در آن صورت اخلاق واقعی است و قانون اخلاق برای همه ما معتبر است. در این مقاله به بررسی نقش آزادی در فلسفه اخلاق کانت مخصوصا با توجه به دو کتاب مهم وی در زمینه فلسفه اخلاق، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی پرداخته ایم.

### واژه های کلیدی

کانت، فلسفه اخلاق، آزادی، اراده، خودآیینی، عقل عملی.

---

\* استادیار فلسفه دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین Dr\_Sayf2003@yahoo.com

این پژوهش با استفاده از اعتبار پژوهشی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) با شماره ۹۱-۷۵۱۲۹۴ حمایت شده است.

درآمد

است از پیوستگی یک حالت با یک حالت پیشین در جهان حسی، چنانکه این حالت به دنبال حالت پیشین، بر طبق قاعده‌ای پیش می‌آید.

در برابر، نگریده من از آزادی به مفهوم کیهان‌شناختی، این توانش است که یک حالت خود به خود آغاز شود، چنانکه بدین سان علیت آن حالت بر طبق قانون طبیعت، دوباره تابع یک علت دیگر نباشد تا آن را در زمان معین کند. آزادی به این معنا، یک تصور استعلایی محض است که نخست، هیچ چیز را که از تجربه به وام گرفته شده باشد در خود نمی‌گنجاند، و دوم، متعلق آن، همچنین در هیچ تجربه به طور معین داده نمی‌تواند شد... از این رو عقل، تصور گونه‌ای خودانگیختگی را برای خویش می‌آفریند که می‌تواند از خود به عمل کردن آغازد، بی‌آنکه لازم باشد علتی دیگر پیش از آن آید که آن را دوباره بر طبق قانون پیوستگی علی، برای کنش تعیین کند.

این امر سخت شایان توجه است که این بر پایه تصور استعلایی آزادی است که مفهوم عملی آزادی خود را استوار می‌کند... آزادی به مفهوم عملی عبارت است از استقلال اراده از جبر انگیزه‌های حسی - زیرا اراده، حسی است تا آنجا که به سان انفعالی (به وسیله علت‌های محرک حسی) متأثر شود؛ اراده، جانوری نامیده می‌شود اگر به سان انفعالی ایجاب شود - اراده آدمی البته اراده حسی است اما اراده حیوانی نیست، بلکه اراده مختار است. از بهر آنکه حس، کنش اراده انسانی را ضروری نمی‌سازد. بعکس، در انسان گونه‌ای توانش وجود دارد که مستقل از جبر انگیزه‌های حسی، خویشتن خود را تعیین می‌کند.» (کانت، ۱۳۶۲: ۶۰۸-۶۰۹)

### مفاهیم متفاوت آزادی عملی

کانت دو مفهوم متفاوت آزادی عملی را از یکدیگر متمایز

آزادی یک مفهوم اساسی در فلسفه کانت است که هر دو بخش نظری و عملی را در بر می‌گیرد. هدف تلویحی فلسفه نقدی عبارت است از دستیابی به موازنه صحیح دو جنبه آزادی (آزادی سلبی و آزادی ایجابی) چنانکه هم در فلسفه نظری (نقد عقل محض) و هم در فلسفه عملی (نقد عقل عملی، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق و درس‌های فلسفه اخلاق) آشکار است.

(Caygill, 1995:207)

کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق برای رفع این نگرانی که شاید اخلاق چیزی جز توهم نباشد از آزادی کمک می‌گیرد و چنین استدلال می‌کند که اگر ما دارای اراده آزاد باشیم، در آن صورت اخلاق واقعی است و قانون اخلاق برای همه ما معتبر است.

### آزادی استعلایی و آزادی عملی

کانت میان آزادی استعلایی و آزادی عملی تمایز قایل می‌شود. آزادی استعلایی نوع خاصی از علیت است که به نحو مابعدالطبیعی، به عنوان ظرفیت آغاز یک سلسله علی به خودی خود و مستقل از هر گونه علل مقدم، تصور می‌شود. از سوی دیگر، آزادی عملی آن آزادی است که ما وقتی خود را به عنوان عامل تصور می‌کنیم، مخصوصاً وقتی خود را به عنوان عامل اخلاقی تصور می‌کنیم، به خود نسبت می‌دهیم. آزادی عملی متضمن اراده‌ای است که از آن حیث که عقل متضمن مبنای تعیین بخش آن است، یک علیت است، یعنی استعداد عمل کردن بر اساس عقل (دلایل) است.

کانت در نقد عقل محض در بیان تفاوت میان آزادی استعلایی و آزادی عملی می‌گوید:

«ما فقط می‌توانیم دو گونه علیت را در رابطه با آنچه رخ می‌دهد بیان‌دهیم: یا علیت بر طبق طبیعت، یا علیت بر طبق آزادی. علیت بر طبق طبیعت عبارت

۱. این تعریف می‌گوید اراده آزاد است تا آنجا که بتواند مستقل از علل خارجی تعیین شود، اما نمی‌گوید که اراده آزاد است فقط در صورتی که چنین تعیین شود یا باید چنین تعیین شود؛ یعنی آزادی عبارت از امکان متعین نشدن اراده توسط علل خارجی است نه خود متعین نشدن توسط علل خارجی.

۲. بنابر آن تعریف، آزادی امکان تعیین نشدن اراده توسط علل خارجی است، اما آن تعریف هرگز تأثیر علل خارجی را نفی نمی‌کند.

۳. از نظر آن تعریف، آنچه علل خارجی شمرده می‌شود کاملاً باز است به طوری که هر چیزی به جز تعیین اراده توسط صورت صرف خودش، به عنوان تحقق آزادی اراده شمرده نخواهد شد (Guyer, 2007:150)

مقصود از اینکه اراده «خودمتعین» است به جای آنکه توسط علل خارجی متعین شود، چیست؟ مقصود از اینکه با اینکه اراده توسط علل خارجی متعین نمی‌شود باز هم تحت تأثیر آنهاست، چیست؟ پاسخ این پرسش - ها در تعریف آزادی به معنای مثبت روشن می‌شود.

کانت در تعریف مفهوم مثبت آزادی می‌گوید، از آنجا که مفهوم اراده، مفهوم نوعی علیت است و هر مفهوم علیت مفهوم قانون را همراه خود دارد، آزادی نمی‌تواند عبارت از استقلال از قانون به طور کلی باشد، بلکه آزادی عبارت است از استقلال اراده از تعیین یافتن توسط قوانین طبیعت و نیز عبارت است از تعیین یافتن آن توسط قوانین تغییرناپذیر از نوعی خاص. بنابراین، اراده نه تنها به معنای منفی آزاد است بلکه به معنای مثبت هم آزاد است. و چون ضرورت طبیعی عبارت است از «دیگرآیینی» علل فاعلی، آزادی اراده به معنای مثبت ممکن نیست چیزی جز «خودآیینی» اراده باشد، یعنی آن خصوصیت اراده که به واسطه آن اراده برای خود یک قانون است. (کانت، ۱۳۶۹:۱۳۵)

می‌سازد: مفهوم سلبی (منفی) و مفهوم ایجابی (مثبت). مراد از آزادی عملی به مفهوم سلبی «قدرت انتخاب» است و آن وقتی است که اراده «از ضرورت محرک‌های حسی آزاد باشد، از علل بیگانه‌ای که آن را متعین سازند مستقل باشد، و از ماده قانون (یعنی از موضوع مطلوب) مستقل باشد. اما آزادی عملی به معنای ایجابی (مثبت) عبارت است از واجد بودن علیتی از نوع خاص، یعنی استعداد پیروی کردن از قوانین معینی که توسط قوه عقل عرضه می‌شود، یا عبارت است از توانایی عقل برای آنکه فی‌نفسه عملی باشد. آزادی عملی به معنای مثبت، متضمن استعداد عمل کردن بر اساس عقل (دلیل) است، به جای آنکه فقط بر اساس احساسات، یا تمایلاتی باشد که مستقل از عقل اند. (Wood, 2008:124-127)

آزادی هم شامل استقلال از هر گونه وابستگی - آزادی از - و هم شامل توانایی فاعل برای قانون‌گذاری برای خود - آزادی برای - است. در آزادی به معنی نخست، آزادی به عنوان خودانگیختگی در مقابل انفعال و در آزادی به معنی دوم، آزادی به عنوان خودآیینی در مقابل دیگرآیینی ظاهر می‌شود. (Caygill, 1995:207)

کانت برای تعریف معانی متقابل آزادی منفی و آزادی مثبت، نخست اراده را به «نوعی علیت موجود زنده از آن حیث که عقلانی است» تعریف می‌کند و سپس آزادی منفی را چنین تعریف می‌کند که عبارت است از «آن کیفیت از این علیت که می‌تواند مستقل از علل خارجی که آن را تعیین می‌کند، مؤثر باشد». این تعریف در مقابل تعریف «ضرورت طبیعی» است که عبارت است از «کیفیت علیت موجودات غیرعقلانی که به واسطه آن از طریق علل خارجی به فعالیت واداشته می‌شوند». (کانت، ۱۳۶۹: ۱۰۴)

درباره تعریف آزادی منفی به سه نکته کلیدی باید توجه شود:

لذا برخلاف بیشتر فلاسفه که معتقدند ما اراده‌ای آزاد داریم که به وسیله علل بیگانه متعین نمی‌شود، کانت مدعی نیست که اراده (یا انتخاب) آزاد باید کاملاً بی-علت باشد. در واقع او اصرار می‌ورزد که انتخاب آزاد ممکن است به نحو غیر طبیعی، معلول انگیزه‌های عقلانی باشد. ویژگی دیدگاه او این است که قوانین کلی که حقیقتاً حاکم بر اراده آزادند باید به عنوان وضع شده از سوی خود فهمیده شوند و آزادی حقیقی درباره انتخاب انسان در نهایت در گرو این قانون‌گذاری است. (اونی، ۱۳۸۱: ۱۳۹)

کانت در ادامه می‌گوید: «اما این قضیه که اراده در هر عملش برای خود حکم قانونی را دارد تنها بازگوینده این اصل است که بر طبق هیچ قاعده‌ای رفتار نکن جز آن قاعده‌ای که بتواند در عین حال خودش را برای موضوعش در مقام یک قانون عام قرار دهد و این همان امر مطلق و اصل اخلاق است. بنابراین اراده آزاد و اراده‌ای که پیرو قانون اخلاقی است هر دو یکی هستند.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۳۵)

و در نقد عقل عملی می‌گوید:

«از آن جا که ماده قانون عملی، یعنی موضوع دستور، هرگز جز به نحو تجربی قابل عرضه نیست، و حال آنکه اراده مختار (آزاد)، از شرایط تجربی (یعنی از شرایط متعلق به عالم محسوس) مستقل بوده و در عین حال تعین‌پذیر است، پس باید مبدأ ایجاب آن در قانون قرار گرفته و در عین حال از ماده قانون مستقل باشد. ولی، در قانون علاوه بر ماده آن، چیزی جز صورت تقنینی وجود ندارد. بنابراین، تنها همین صورت تقنینی موجود در دستور است که می‌تواند مبدأ ایجاب اراده مختار (آزاد) باشد.» (کانت، ۱۳۸۵: ۵۱)

و در چند صفحه بعد می‌گوید:

«در حقیقت اصل یگانه اخلاق، همانا استقلال از هر

گونه ماده قانون (یعنی استقلال از موضوع مورد تمایل) و در عین حال، همانا موجب شدن انتخاب از طریق صرف صورت تقنینی کلی است که دستور انتخاب باید قابلیت آن را داشته باشد. اما، این استقلال همان اختیار (آزادی) به معنای سلبی کلمه، و این قانون‌گذاری ذاتی عقل محض و بنابراین عقل عملی، اختیار (آزادی) به معنای ایجابی کلمه است. بنابراین قانون اخلاق گویای چیزی جز خودآیینی عقل عملی محض، یعنی اختیار، نیست.» (کانت، ۱۳۸۵: ۵۸)

لذا آزادی اراده که به معنای مثبت عبارت است از نوع خاصی از علیت که مانند هر نوع دیگری تحت حکومت قانون است و به معنای منفی عبارت است از تحت حکومت قانون علل خارجی یا دیگرآیینی نبودن، عبارت است از عمل کردن بر طبق صرف صورت قانون، یعنی عمل کردن بر طبق دستورهایی که قابلیت کلیت یافتن دارند. بدین ترتیب اراده‌ای که به معنای مثبت آزاد است، چیزی نیست جز اراده‌ای که توسط قانون اخلاق بر خود حاکم است.

از آن جایی که محتوای دستورهای چنین اراده‌ای باید توسط عامل‌هایی القا شود که نسبت به صورت محض اراده خارجی هستند، پس عواملی که نسبت به اراده خارجی هستند می‌توانند بر اراده تأثیرگذارند. اما با وجود این، اراده‌ای که به معنای مثبت آزاد است، فقط بر اساس دستورهایی عمل می‌کند که بتواند آنها را کلیت بخشد، و این است معنی اینکه اراده هر چند تحت تأثیر عوامل بیرونی است اما توسط آنها متعین نمی‌شود، بلکه فقط توسط خودش متعین می‌شود. (Guyer, 2007:151)

### تمایز میان دلیل و علت

گفته شد که آزادی عملی به معنای مثبت عبارت است از عمل کردن بر اساس عقل یا دلایل. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا دلیل را می‌توان علت

تمایز قایل شود و بگوید که افعال آدمی از علیت عقل عملی و قانون اخلاقی تبعیت می‌کند نه علیت طبیعی و از آن جا آزادی و اختیار انسان را ثابت کند.

### آزادی معیار واقعی بودن اخلاق

از نظر کانت اینکه اخلاق توهم است یا نه به این پرسش بازمی‌گردد که آیا ما از حیث عملی و به معنای مثبت آزاد هستیم یا نه؟ زیرا آزادی عملی به معنای مثبت عبارت است از عمل کردن از روی دلایل بر اساس اصلی که در ذات اراده خود انسان قرار دارد، و اخلاق از نظر کانت چیزی جز این نیست. زیرا وی معتقد است که اصل عالی اخلاق باید اصلی باشد که ما به این دلیل تابع آن هستیم که خودمان واضع آن هستیم. اما ما فقط در صورتی که دارای آزادی عملی به معنای مثبت باشیم، می‌توانیم هم واضع و هم تابع قانون اخلاقی باشیم. بنابراین اگر ما دارای آزادی عملی به معنای مثبت باشیم، در آن صورت اخلاق یک امر واقعی خواهد بود. (Wood, 2008:128-130)

### آزاد بودن موجود عقلانی

کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق برای اثبات واقعی بودن اخلاق نخست می‌خواهد اثبات کند که موجود عقلانی، آزاد است و لذا در معرض قانون اخلاق است و آنگاه استدلال کند که ما موجودات عقلانی هستیم و بنابراین آزاد و در معرض قانون اخلاق هستیم. وی معتقد است که ما نمی‌توانیم از حیث نظری اثبات کنیم که آزاد هستیم، یا حتی درک کنیم که چگونه آزادی ممکن است، یعنی چگونه آزادی با قوانین طبیعی که افعال ما را به عنوان حوادثی در عالم پدیدار تعیین می‌کند، سازگار است. اما معتقد است که می‌توان برای آزادی، استدلال عملی آورد و ثابت کرد که ما

دانست؟ علت از نظر فیلسوفانی مانند هیوم و کانت، همواره دارای ارتباطی ضروری با معلول خود است، به طوری که اگر علت موجود باشد، چیزی جز معلول معین آن ممکن نیست پدید آید. بنابراین، علت وقوع چیزی شدن عبارت است از غیر ممکن ساختن وقوع چیزی دیگر.

دلایل هرگز نمی‌توانند به این معنی علت باشند، آنها گاهی آنچه را انجام می‌دهیم تبیین می‌کنند، حتی ممکن است این را یقینی سازند که آن فعل را انجام می‌دهیم و چیزی جز آن را انجام نخواهیم داد، اما حتی در آن موارد، دلایل، امکان این را که به گونه‌ای دیگر عمل کنیم از بین نمی‌برند. لذا هر موجودی که از روی دلایل عمل می‌کند یک موجود آزاد است. به بیان کانت دلایل فقط بر اراده‌ای تأثیر می‌گذارند که دارای آزادی عملی به معنای سلبی است. این همراه با مفهوم مکانیستی علت نشان می‌دهد که چرا کانت تصور می‌کرد که افعالی که مبتنی بر دلیل هستند، ممکن نیست دارای علتی طبیعی باشند، بلکه خود ما باید به نحو خودانگیخته علت آنها باشیم. بنابراین هر موجودی که افعالش همواره به نحو علی (علیت طبیعی) ضروری است، موجودی است که کاملاً فاقد توانایی عمل کردن از روی دلایل است، یا هر موجودی که توانایی عمل کردن از روی دلایل را دارد (موجودی که دارای آزادی عملی به معنای ایجابی است)، همچنین دارای آزادی عملی به نحو سلبی است و رفتار او ممکن نیست، حداقل در مواردی که از روی دلایل عمل می‌کند، به نحو علی (علیت طبیعی) ضرورت یافته باشد. لازم به ذکر است که کانت با تمایز قایل شدن میان علت و دلیل نمی‌خواهد بگوید که افعال انسان از قانون علیت تبعیت نمی‌کند، بلکه می‌خواهد میان علیت طبیعی و علتی که منشاء آن عقل عملی و قانون اخلاقی است



عنوان موجودات فی نفسه واقعاً عامل‌هایی عقلانی هستیم، با تمام آنچه این امر مستلزم آن است. استدلال او در این مورد چنین است: «انسان واقعاً در خود قوه-ای را می‌یابد که از طریق آن از همه اشیاء دیگر متمایز می‌شود، حتی از خودش از آن جهت که تحت تأثیر اشیاء است، و آن قوه عقل است که در مقام خودانگیختگی محض، حتی تا مرتبه فوق فهم ارتقاء پیدا می‌کند ... زیرا فهم بدون بهره‌گیری از احساس قادر به اندیشیدن نیست در حالی که در مورد آنچه موسوم به مفاهیم آرمانی است آنچنان خودانگیختگی محضی از خود نشان می‌دهد که می‌تواند به فراسوی داده‌های احساس برود و مهم‌ترین کار خود یعنی متمایز نمودن عالم فهم و عالم محسوس را به نمایش درآورد و از این راه حدود خود فهم را مشخص کند. بر این اساس موجود عقلانی دارای دو دیدگاه است که از آن دو دیدگاه می‌تواند خود را مورد نظر قرار دهد. در نتیجه تمام افعال او، نخست از آن جهت که به جهان حواس تعلق دارد، تحت قوانین طبیعت است (دیگرآیینی)، دوم از آن جهت که به جهان معقول تعلق دارد، تحت قوانینی است که چون مستقل از طبیعت‌اند تجربی نبوده، بلکه بنیاد آنها فقط بر عقل است.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۱۵-۱۱۶)

قوانینی که مستقل از طبیعت بوده و بنیاد آنها فقط بر عقل است، چیزی جز قانون اخلاق نیستند، لذا به واسطه این استدلال موجود بشری، آن گونه که فی نفسه است، در مقابل آن گونه‌ای که صرفاً برای خودش پدیدار می‌شود، یک عامل عقلانی است و ضرورتاً تحت حکومت قانون اخلاق است.

#### ایرادهای وارد بر استدلال کانت

اما این استدلال اشتباه است، زیرا عقل را به دو طریق

چنین اراده‌ای به همه موجودات عقلانی نسبت داده شود.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۰۸)

یک جنبه مهم این استدلال این است که نه تنها می‌خواهد ثابت کند که من باید خود را عمل‌کننده تحت اندیشه آزادی و در نتیجه آزاد از حیث عملی تلقی کنم، بلکه می‌خواهد آن نتیجه را در خصوص موجودات عقلانی دیگر نیز توجیه کند.

#### انسان موجودی عقلانی است، لذا آزاد و تحت حکومت قانون اخلاق است

تا اینجا کانت ثابت کرده است که هر موجود عقلانی، به عنوان عقل عملی یا اراده یک موجود عقلانی، آزاد است. اکنون می‌خواهد اثبات کند که ما فاعل‌هایی عقلانی هستیم، و در نتیجه هم آزاد و هم در معرض قانون اخلاق هستیم. برای این منظور وی به نظریه ایده‌آلیسم استعلایی خود توسل می‌جوید. او نخست استدلال می‌کند که حتی فهم عمومی میان اشیاء آن گونه که به نظر می‌رسند و اشیاء آن گونه که فی نفسه هستند، تمایز قایل می‌شود. استدلال کانت در این مورد به طور کلی این است که از این واقعیت که تمثال اشیاء یک فرآیند علی-معلولی است، نتیجه می‌شود که میان ویژگی‌هایی که در معلول (فنومن) متمثل می‌شود و ویژگی‌های علت (نومن) تمایز وجود دارد، زیرا علت و معلول دارای ویژگی‌های متفاوتی هستند.

کانت در گام بعدی استدلال خود می‌گوید هر شخصی همچنین تشخیص خواهد داد که تمایز میان پدیدار و شیء فی نفسه در مورد خود او نیز صادق است؛ یعنی میان نحوه‌ای که ما به آن نحو بر خودمان ظاهر می‌شویم و نحوه‌ای که به آن نحو فی نفسه وجود داریم، تمایز وجود دارد.

گام آخر استدلال کانت این است که ثابت کند که ما به

مختلف در نظر می‌گیرد. آن قوه عقلی که ما را از سایر اشیاء در طبیعت متمایز می‌سازد، چیزی است که به نحو تجربی قابل بررسی است، در حالی که آن قوه عقلی که خود واقعی ما را از طبیعت صرفاً ظاهری ما متمایز می‌سازد، نمی‌تواند چیزی باشد که به نحو تجربی کشف یا مشاهده شود. و از آنجا که آنچه ما بتوانیم به نحو تجربی درباره خودمان کشف کنیم، نمی‌تواند درباره خود واقعی و غیر تجربی ما چیزی را توجیه کند، این واقعیت که ما به یک معنای تجربی عقلانی هستیم، نمی‌تواند این ادعا را توجیه کند که ما واقعاً موجودات عقلانی فی نفسه هستیم. به عبارت دیگر این استدلال کانت نامعقول است که می‌خواهد از عقلانیت پدیداری، که ما را از سایر اشیاء در طبیعت متمایز می‌سازد، عقلانیت محض خودهای واقعی ما را نتیجه بگیرد. زیرا کانت با تأکید بر تمایز میان شیء پدیداری و شیء فی نفسه، نباید بتواند از جنبه‌ای از پدیدارها بر جنبه‌ای مشابه از اشیاء فی نفسه استدلال کند. مشکل دیگر این است که حتی اگر آن استدلال درست باشد حداکثر این را اثبات می‌کند که اگر ما در سطح شیء فی نفسه عامل‌هایی کاملاً عقلانی باشیم، در آن صورت تمام افعال ما در سطح پدیداری معلول ویژگی‌های کاملاً عقلانی ما در سطح شیء فی نفسه خواهد بود و این ضرورتاً با اقتضائات اخلاق در تناقض کامل است. زیرا اگر طبیعت فی نفسه ما کاملاً عقلانی باشد، هیچ راهی برای تبیین افعال غیر اخلاقی که بر خلاف عقل هستند، وجود ندارد. زیرا در آن صورت نمی‌توان این افعال را به خودهای واقعی ما نسبت داد و ما فقط مسئول افعال اخلاقی خود خواهیم بود نه افعال غیر اخلاقی، چراکه منشاء آنها امری غیر از خود معتبر ماست و فقط به ظاهر افعال ما هستند و این یقیناً در مقابل هر گونه اخلاق و فهم مشترک قرار دارد.

هنری سیدجویک<sup>۱</sup> (Henry Sidgwick) در مقاله

مشهوری به سال ۱۸۸۸ این مشکل را چنین مطرح ساخت که اگر گفته شود که آزادی علیتی است مطابق با قوانین تغییرناپذیر (که همان قوانین اخلاق است)، در آن صورت اراده فقط از آن حیث که بر طبق این قوانین عمل می‌کند آزاد است، اما انسان غالباً بر عکس این قوانین عمل می‌کند، در آن صورت بر طبق این نظریه انتخاب انسان در افعال غیر اخلاقی (که مطابق با آن قوانین نیستند) نه آزادانه بلکه به نحو مکانیکی تعیین می‌یابد. (Guyer, 2007:159-162)

استدلال کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق مخصوصاً به واسطه ابهام در مفهوم قانون، ابطال شده است، چنانکه پیتن (Paton) نیز در این مورد می‌گوید پدیدار از مفهوم قانون علی، که قانونی است که علت و معلول را به یکدیگر پیوند می‌دهد، به قانون آزادی که بر حسب تعریف، قانونی برای نفس تصمیم است، نه قانونی که تصمیم را (به عنوان علت) با معلول آن در جهان پدیدار پیوند دهد، نامعقول است. (Allison, 1992: 287)

#### تغییر بیان کانت در نقد عقل عملی

کانت متوجه این مشکل بوده است و لذا در نقد عقل عملی، هر چند باز هم آزادی اراده را برای معتبر بودن قانون اخلاق، ضروری می‌داند، آن را برای اثبات قانون اخلاق به کار نمی‌برد، بلکه می‌گوید قانون اخلاق یک «امر واقع عقل» (fact of reason) است که ورای خودش نیازمند هیچ گونه تأییدی نیست. (کانت، ۱۳۸۵: ۵۵)

«مراد کانت از «امر واقع» عین یا موردی است که واقعیت آن قابل اثبات است، یا مفهومی که صحیح یا معتبر است، به این معنا که مدلول آن به واقع وجود دارد. واقعیت امور واقع تجربی را با رجوع به تجربه ثابت می‌کنیم؛ ولی به واقعیت این امر واقع اخلاقی به نحو پیشین [مستقل از تجربه] و صرفاً با ظهور و نمود



نه برای اثبات اینکه برای ما غیر ممکن است که چنین نکنیم. (Guyer, 2007:162-163)

اکنون فهم کانت از عقل فی نفسه به عنوان مبنای افعال پدیداری ما تغییر شکل ظریفی متحمل شده است. کانت از تلقی قانون اخلاق به عنوان قانون علی اراده آزاد دست می‌کشد و در عوض، عقل محض را به عنوان مبنای امکان افعال اخلاقی تلقی می‌کند، مبنایی که ما می‌توانیم آن را انتخاب کنیم اما الزامی مابعدالطبیعی برای آن وجود ندارد.

اینکه کانت اکنون ایده‌آلیسم استعلایی را برای تبیین امکان عمل کردن بر طبق قانون اخلاق به کار می‌برد نه برای تبیین ضرورت آن، از اینجا روشن می‌شود که می‌گوید: «اگر من فقط عضوی از جهان محسوس می‌بودم، افعال من باید کاملاً با قانون طبیعی آرزوها و میل‌ها و در نتیجه با دگرآیینی مطابق می‌بود، و اگر من فقط عضو جهان فهم می‌بودم، تمام افعال من مطابق با اصل خودآیینی اراده محض می‌بود، اما از آنجایی که جهان فهم واجد مبنای جهان حس و در نتیجه واجد مبنای قوانین آن است، من باید قوانین جهان عقل را به عنوان امر مطلق و افعالی را که مطابق با آن قوانین است به عنوان وظیفه تلقی کنم.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۱۹)

در اینجا کانت عضویت من در جهان معقول را به معنای آزادی اراده من (در سطح اشیاء فی نفسه) از جبر علی آرزوها و تمایلات (در سطح پدیداری) نمی‌داند تا نتیجه شود که من ضرورتاً بر طبق قانون اخلاق عمل خواهم کرد، بلکه وی عضویت من را در جهان معقول به عنوان مبنای الزام اخلاقی من به عمل کردن بر طبق قانون اخلاق می‌داند. همچنین توصیف قانون اخلاق به عنوان امر مطلق به این معنی است که قانون اخلاق چیزی است که من باید سعی کنم با آن مطابق

آن در عقل، یعنی در آگاهی خویش، پی‌می‌بریم... به نوشته کانت، «امر واقع» عملی قانون اخلاق همچنان اساس کافی برای استنتاج آزادی است. او همچنین مانند گذشته معتقد است که اساس امکان پذیری قانون اخلاق، آزادی است، ولی اکنون به علاوه عقیده دارد که تنها شرط حصول شناخت آزادی، قانون اخلاق است. قانون به ما فرمان می‌دهد که بر امیال و تمایلات مان مسلط شویم، و چون عقل ما است که آن قانون را به ما می‌دهد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که قادریم به فرمان آن عمل کنیم. اگر چه نمی‌توانیم بفهمیم که چگونه ممکن است آزاد باشیم، ولی واقعیت آزادی ما همان قدر متیقن است که واقعیت خود قانون اخلاق.» (سالیوان، ۱۳۸۰: ۲۳۳-۲۳۴)

بدین ترتیب کانت در نقد عقل عملی کوشش نمی‌کند تا از این مقدمه که ما واقعاً آزادیم و اینکه قانون اخلاق قانون علی اراده آزاد است، نتیجه بگیرد که ما در معرض قانون اخلاق هستیم، بلکه او استدلال می‌کند که ما به نحو بی‌واسطه از الزام خود تحت قانون اخلاق به عنوان امر واقع عقل، آگاه هستیم، و سپس از این مقدمات که ما به این الزام معترف هستیم و اینکه باید قادر به انجام آن الزام محض باشیم، نتیجه می‌گیرد که ما باید آزاد باشیم تا افعال خود را با قانون اخلاق مطابق سازیم، اما از حیث مابعدالطبیعی ضرورتی وجود ندارد که چنین کنیم. زیرا حتی اگر «باید» دلالت بر «توانستن» داشته باشد، دلالت بر «انجام دادن» ندارد. بدین ترتیب وی قانون اخلاق را نه به عنوان قانون علی اراده آزاد ما، بلکه به عنوان ایده‌آلی که باید مشتاق و آرزومند آن باشیم، مورد بحث قرار می‌دهد و به ایده-آلیسم استعلایی فقط برای اثبات اینکه برای ما ممکن است که به مقتضیات اخلاق عمل کنیم توسل می‌جوید

باشم و اینکه موفقیت من در این سعی تضمین نشده است.

در بند بعدی نیز کانت می گوید: «اوامر مطلق امکان-پذیرند زیرا مفهوم آزادی مرا به عضویت عالم معقول درمی آورد. از این گذشته حتی اگر من فقط عضوی از عالم معقول می بودم باز هم تمام کردار من همواره با استقلال یا خودآیینی اراده همساز می شد ولی از آنجا که در همین هنگام من خود را چون عضوی از عالم محسوس در نظر می آورم کردار من نیز می باید با آن استقلال یا خودآیینی همساز باشد این بایستن تأکیدی (امر مطلق) بیانگر قضیه ای ترکیبی (تألفی) به روش پیشین است، تا آنجا که به اراده من که از آرزوهای حسی تأثیر پذیرفته مفهوم مشابهی از اراده ولی ناب و به نوبه خود عملی و متعلق به عالم فهم افزوده شود یعنی مفهوم آنچه ان اراده ای که متضمن شرط غایی اراده اولی در تطابق با عقل باشد.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۱۹-۱۲۰)

در این فقره کانت دو نکته مهم مطرح می سازد. اول اینکه او بارها تکرار می کند که اگر من فقط عضو جهان محسوس یا جهان معقول می بودم، در آن صورت اعمال من به ترتیب توسط تمایلات صرف یا قانون اخلاق تعیین می شد، اما چون من عضو هر دو جهان هستم، قانون اخلاق هنجاری است که من هم باید و هم می توانم رفتار خود را با آن مطابق سازم، اما چنین نیست که عضویت من در جهان معقول تضمین کند که رفتار من در جهان پدیداری مطابق با قانون اخلاق باشد.

ثانیاً کانت بارها مفهوم تألفی ماتقدم را به کار می برد تا این ویژگی دوگانه طبیعت بشری را بیان کند که هر چند به نحو تحلیلی درست است که موجود عقلانی محض رفتار خود را با قانون اخلاق مطابق خواهد ساخت، اما در مورد موجودات بشری با

شخصیت دوگانه، فقط به نحو تألفی درست است که باید و می تواند رفتار خود را با قانون اخلاق مطابق سازد. اما این قضیه تألفی نیز به نحو ما تقدم شناخته می شود، زیرا ما نه بر اساس تجربه، بلکه بر اساس شناخت محض فلسفی طبیعت دوگانه خودمان، می دانیم که باید و می توانیم قانون اخلاق را رعایت کنیم. (Guyer, 2007:164-165)

کانت می گوید: «بدین ترتیب باید / اخلاقی، اراده ضروری خود انسان به عنوان عضوی از عالم معقول است و او فقط تا آنجا که خود را در عین حال به عنوان عضوی از جهان محسوس تلقی می کند، آن را به عنوان باید تصور می کند.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۲۲)

کانت با بیان اینکه طبیعت دوگانه ما امکان عمل کردن بر طبق قانون اخلاق را ثابت می کند اما نه ضرورت انجام آن را، برای حل «جدل عقل» به ایده آلیسم استعلایی خود بازمی گردد. جدل عقل از این جا ناشی می شود که «آزادی فقط یک تصور عقل است، که واقعیت آن مشکوک است، و از طریق هیچ تجربه ای قابل اثبات نیست، در حالی که طبیعت و در نتیجه موجبیت علی، یک مفهوم فاهمه است که واقعیت آن از طریق نمونه های تجربی اثبات می شود و ضرورتاً باید چنین اثبات شود. خطر این جدل این است که اگر واقعیت موجبیت، یقینی است، اما واقعیت آزادی، مشکوک، در آن صورت ما نمی توانیم از قانون اخلاق تبعیت کنیم.» (Guyer, 2007:166)

کانت می گوید برای پرهیز از خطر این جدل ما باید بتوانیم ثابت کنیم که هیچ تناقض حقیقی میان آزادی و ضرورت طبیعی افعال بشری وجود ندارد و برای اثبات این امر باید فقط به تمایز میان پدیدارها و اشیاء فی نفسه توسل جویم. «زیرا اینکه شیئی به عنوان پدیدار در معرض قوانین خاصی باشد که به عنوان شیء فی

به استدلال ندارد و ممکن نیست از آزادی اراده نتیجه شود. در اینجا مسئله این است که در حالی که کانت در بنیاد به نظر می‌رسد سعی کرده است بر اساس ضرورت فرض اندیشه آزادی، قیاسی استعلایی در مورد قانون اخلاق و امر مطلق ارایه کند، در نقد عقل عملی صریحاً امکان چنین قیاسی را انکار می‌کند و در عوض ادعا می‌کند که قانون اخلاق به عنوان «امر واقع عقل» می‌تواند اساسی برای استنتاج آزادی قرار گیرد.

آیا کانت در نقد عقل عملی نظر خود را تغییر داده است؟ بعضی از مفسران کانت معتقدند که ضرورتاً چنین نیست و در توجیه نظر خود می‌گویند کانت در نقد عقل عملی توجیه جدیدی از قانون اخلاق به عنوان یک امر واقع عقل ارایه نمی‌کند، بلکه ارجاع به امر واقع عقل را حتی می‌توان به عنوان خلاصه‌ای از استدلال بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق فهمید، نه رد آن. دلیلی که اغلب ارایه می‌شود در مورد اینکه کانت نظر خود را تغییر داده است، این است که کانت آن استدلال را چون مبتنی بر برهان نظری آزادی است کنار گذاشته است، برهانی که وی آن را غیرممکن می‌دانست. اما کانت در نقد عقل نظری هم بر این عقیده بود که آن برهان غیر ممکن است و در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق نیز آن را تکرار می‌کند، و می‌گوید استدلال بر آزادی فقط یک استدلال عملی است و در نقد عقل عملی نیز می‌گوید که آزادی اراده مبنای عقل نظری و عقل عملی هر دو است. به علاوه، قلمداد کردن قانون اخلاق به عنوان «امر واقع عقل» یک استدلال عملی به نظر می‌رسد، اما این بار فقط بر خود قانون اخلاق مبتنی است، بدون هیچ گونه پاسخی به این ایراد که قانون اخلاق ممکن است یک توهم ذهن بشری باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که موضوع آزادی اساساً در نقد عقل عملی و در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق یکی است. تنها

نفسه از آن آزاد است متضمن هیچ گونه تناقضی نیست.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۲۶-۱۲۷)

اما اینکه تناقضی وجود ندارد در اینکه یک موجود واحد، انتخاب افعال خود را به کمک قانون اخلاقی عقل محض تعیین کند تا به وسیله تمایلات صرف، البته تضمین نمی‌کند که او اولی را انجام دهد نه دومی را. در واقع کانت استدلالی را که به کمک ایده‌آلیسم استعلایی می‌خواست ثابت کند که قانون اخلاق، قانون علی اراده فی نفسه است، که به نوبه خود مبنای تمام افعال پدیداری ماست، کنار می‌گذارد.

اکنون کانت می‌گوید که «اگر عقل به عهده گیرد تبیین کند که چگونه عقل محض می‌تواند عملی باشد، که درست برابر است با تبیین اینکه چگونه آزادی ممکن است، از حدود خود تجاوز کرده است»، و در ادامه می‌گوید: «آزادی یک تصور صرف است که توسط تجربه مبرهن نشده است، بلکه فقط به عنوان پیش فرض ضروری عقل در موجودی معتبر است که بر این باور است که از اراده یعنی از قوه‌ای غیر از صرف قوه میل آگاه است.» (کانت، ۱۳۶۹: ۱۳۱)

اکنون آزادی پیش فرضی است که به کمک ایده-آلیسم استعلایی فقط می‌توان از آن دفاع کرد، اما نمی‌توان آن را اثبات کرد، زیرا درستی ایده‌آلیسم استعلایی به این معنی است که نمی‌توان ثابت کرد که موجیبت که حاکم بر جهان تجربی است، تمام رفتار مربوط به موجود بشری است.

#### آیا نظر کانت تغییر کرده است؟

گفته شد که کانت پس از ارایه استدلال خود در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق مبنی بر استنتاج قانون اخلاق از آزادی اراده، در نقد عقل عملی به جای آن استدلال، قانون اخلاق را بر این تصدیق مکرر استوار ساخته است که قانون اخلاق یک امر واقع عقل است و نیازی

تفاوتی که وجود دارد این است که در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق کانت برای کسی استدلال می‌کند که ممکن است هنجارهای عقل نظری را بپذیرد، اما هنجار عقل عملی (قانون اخلاق) را رد می‌کند. اما در نقد عقل عملی او هیچ یک را ندارد. بنابراین موضع کانت در نقد عقل عملی همان موضع بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق است با این تفاوت که از حیث استدلال بسیار ضعیف‌تر است. (Wood, 2008: 134-135)

بعضی دیگر در توجیه اینکه میان نظر کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق و در نقد عقل عملی تفاوتی نیست می‌گویند نظری که هم در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق و هم در نقد عقل عملی آمده است عبارت از این است که «آزادی اراده» و «قانون اخلاق» مفاهیمی متقابل‌اند و همین نظر است که زیربنای کوشش کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق برای استنتاج قانون اخلاق از آزادی (یا لاقلاً از ضرورت فرض آزادی) و در نقد عقل عملی برای استنتاج واقعی بودن آزادی از قانون اخلاق به عنوان «امر واقع عقل» است. کانت در هر دو اثر بر این نظر تأکید می‌کند و نیز تأکید می‌کند بر اینکه هر چند قانون اخلاق بیانگر یک قضیه تالیفی ما تقدم است، اگر آزادی اراده را از پیش فرض کنیم، آن قضیه تحلیلی خواهد بود. در پاسخ به این پرسش که چگونه پیش فرض بودن آزادی می‌تواند یک قضیه تالیفی را به یک قضیه تحلیلی بدل کند معقول‌ترین جواب این است که تحلیلی بودن را به این قضیه شرطی نسبت دهیم که «اگر آزادی، آنگاه قانون اخلاق» و دو مفهوم «آزادی اراده» و «قانون اخلاق» را مفاهیمی بدانیم که متقابلاً بر هم دلالت دارند. زیرا آن دو مفهوم آنچنان به یکدیگر پیوند خورده‌اند که آزادی عملی را می‌توان، استقلال اراده از هر چیزی به جز قانون اخلاق تعریف کرد. (Allison, 1992: 285-287)

دیوید راس نیز در این مورد می‌گوید که کانت در نقد عقل عملی سعی دارد ثابت کند «اختیار و قانون غیرمشروط عمل، نسبت به هم دلالت تلویحی دارند» و می‌گوید که «اختیار واسطه در ثبوت قانون اخلاقی است، درحالی‌که قانون اخلاقی واسطه در اثبات اختیار است»، و موضوع را در این جمله تکرار می‌کند که «این اخلاق است که در ابتدا مفهوم اختیار را برای ما آشکار می‌سازد» و می‌افزاید انسانی که تشخیص می‌دهد «می‌تواند کاری را انجام دهد چون می‌داند که باید انجام دهد، (در نتیجه) پی‌می‌برد که آزاد است. واقعیتی که جز به واسطه قانون اخلاق هرگز آن را نمی‌شناخت».

(راس، ۱۳۸۶، ۱۳۲)

در خاتمه برای تأیید مطالب فوق و توضیح بیشتر، فقره زیر را از نقد عقل عملی کانت نقل می‌کنیم:

«بنابراین اختیار (آزادی) و قانون عملی نامشروط لازم و ملزوم هم‌اند {= هر یک دلالت بر دیگری دارد} . ولی در اینجا به طرح این سؤال نمی‌پردازم که آیا این دو از هم متمایزند یا نه؛ و یا اینکه آیا چنین نیست که قانون نامشروط، ترجیحاً، همان صرف خودآگاهی عقل عملی محض است و این خودآگاهی عین مفهوم ایجابی اختیار (آزادی) است. فقط این پرسش را مطرح می‌کنم که شناخت ما به امور عملی نامشروط از کجا آغاز می‌شود، آیا از اختیار (آزادی) آغاز می‌شود یا از قانون عملی؟ نمی‌تواند از اختیار (آزادی) آغاز شود، زیرا نمی‌توانیم بی‌واسطه از آن آگاه شویم، چه تصور اولیه ما از آن سلبی است، و از تجربه هم نمی‌توانیم آن (آزادی) را استنتاج کنیم، چه تجربه فقط شناخت قانون پدیدارها و در نتیجه فقط شناخت ساز و کار طبیعت را که ضد مستقیم اختیار (آزادی) است برای ما فراهم می‌سازد. بنابراین قانون اخلاق که (همین که دستورهای اراده را برای خویش تنظیم کردیم)، مستقیماً بدان واقف

۳\_ سالیوان، راجر. (۱۳۸۰). *اخلاق در فلسفه کانت*، عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ اول.  
 ۴\_ کانت، ایمانوئل. (۱۳۶۹). *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، حمید عنایت، علی قیصری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ اول.

۵\_ \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۵). *نقد عقل عملی*، انشاءالله رحمتی، تهران، نورالتقلین، چاپ دوم.

۶\_ ----- . (۱۳۶۲). *سنجش خرد ناب*، میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول

7-Wood, Allen W. (2008), *Kantian Ethics*, New York, Cambridge University Press.

8-Guyer, Paul (2007), *Kant's Groundwork for the Metaphysics of Morals*, Great Britain, continuum international publishing group.

9-Caygill, Howard (1995), *A Kant's Dictionary*, Oxford, Blackwell.

10-Allison, Henry E. (1992), "Morality and Freedom: Kant's Reciprocity Thesis", *Immanuel Kant, Critical Assessments, Volume 3, Kant's Moral and Political Philosophy*, Routledge, London and New York.

می‌شویم، نخستین چیزی است که خویش را بر ما عرضه می‌دارد و مستقیماً به مفهوم اختیار (آزادی) منجر می‌شود، به این اعتبار که عقل آن را به عنوان مبداء ایجاب کننده‌ای عرضه می‌کند که نباید تحت‌الشعاع هیچ گونه شرایط محسوس قرار بگیرد و در حقیقت باید از این قبیل شرایط مستقل باشد. ولی آگاهی به آن قانون اخلاق چگونه ممکن است؟ درست همان طور که به اصول نظری محض آگاهییم، می‌توانیم به قوانین عملی محض نیز آگاه شویم، بدین صورت که به ضرورتی که عقل ما در مقام توصیه این قوانین به همراه دارد و نیز به حذف و طرد همه شرایط تجربی که عقل ما را به آن سوق می‌دهد، توجه پیدا کنیم. مفهوم اراده محض از قوانین عملی محض ناشی می‌شود کما اینکه آگاهی به فاهمه محض از اصول نظری محض به دست می‌آید.» (کانت، ۱۳۸۵: ۵۱-۵۲)

پی‌نوشت‌ها

۱- هنری سیجویک (۱۸۳۸-۱۹۰۰) فیلسوف قرن نوزدهم، از فلاسفه مکتب سودانگاری است و علایق اصلی او در زمینه اخلاق و سیاست است. وی تحت تأثیر جرمی بنتام، دیوید هیوم و جان استوارت میل بوده است و بر افرادی چون جان راولز، آلفرد مارشال و پیتر سینگر تأثیر گذاشته است.

فهرست منابع

۱\_ اونی، بروس. (۱۳۸۱). *نظریه اخلاقی کانت*، علی رضا آل بویه، قم، بوستان کتاب قم، چاپ اول.  
 ۲\_ راس، سر دبلیو دیوید. (۱۳۸۶). *نظریه اخلاقی کانت*، شرحی بر تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق کانت، محمد حسین کمالی‌نژاد، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول.

